

[پرسیدند ابوالحسن هندو را که: شبان کی باز دارد گوسفند را به عصای رعایت از چراگاه هلاک؟ گفت: چون داند که بر او نگاهبانی است].

عبدالله بن عمر گوید^۱ (رضی الله عنه) که در سفری بود. غلامی را دید که گوسفند می چرانید. گفت: ای غلام! از این گوسفند یکی بفروشی؟ گفت: آن من نیست. گفت: خداوند [ش] را بگوی که گرگ بیرد. غلام گفت: به خدای چه گویم؟^۲ به روزگاری دراز، عبدالله عمر می گفتی که آن غلام گفت به خدای چه گویم؟^۳

[جنید گفت: هر که اندر مراقبت به حقیقت رسیده باشد (فقط) از آن ترسد که حظّ او از خدای فوت شود نه از چیزی دیگر.^۴

ذوالنون گوید: نشان مراقبت، ایثار کردن است^۵ آنچه خدای (عَزَّوَجَلَّ) اختیار کرده باشد و بزرگ داشتن آنچه خدای تعالی بزرگ داشتست و حقیر داشتن آنچه خدای حقیر داشتست].

نصرآبادی گوید: رجا، به طاعت کشد و خوف، از معصیت دور کند و مراقبت، فرا راه حق دارد.^۶

جعفر بن نصیر گوید: مراقبت، مراعات سرّ بود به نگریستن [با] حق اندر هر خطرتی.

جریری گوید: کار ما بر دو چیز بنا کرده اند یکی آن که مراقبت خدای (عَزَّوَجَلَّ) را ملازمت کنیم و ظاهر علم نگاه داریم.^۷

۱. متن: و قیلَ کانَ ابن عمر فی سفرٍ که باید ترجمه شود گویند که ابن عمر در سفری بود.

۲. متن: فَأَیْنَ اللّٰه. یعنی پس خدا کجاست؟ خدا چه می شود؟

۳. یعنی مدتها ورد زبان ابن عمر این بود که آن غلام بود که یادم داد: پس خدا کو؟

۴. متن در اینجا حکایتی دارد به روایت زیر:

و کانَ بعض المشایخ له تلامذة فکان یخصّ واحداً منهم باقباله علیه اکثر ممّا یقبلُ علیهم فقالوا له فی ذلک. فقال: أبینَ لکم ذلک. فدفع الی کلّ واحدٍ من تلامذته طائراً و قال له: اذبحه بحیث لایراه احد و دفع الی هذا ایضاً. فمضوا و رجع کل واحد منهم و قد ذبح طیره و جاء هذا بالطائر حیّاً. فقال هلاًّ ذبحته؟ فقال: امرتني ان اذبحه بحیث لایراه احد و لم اجد موضعاً لایراه فیه احد. فقال: لهذا خصّه باقبالی علیه.

۵. برگزیدن و اختیار کردن.

۶. متن: و المراقبة تؤدّیک الی طریق الحقایق. یعنی مراقبت تو را به طریق حقیقت می رساند.

۷. ترجمه رسا نیست. متن: و یکون العلم علی ظاهر قائما که باید ترجمه شود: (و دوم) اینکه ظاهر (اعمال و رفتار) بر پایه علم شریعت استوار باشد.